

نوع مقاله: پژوهشی

چالش های سیاست همسایگی چین

مژگان قربانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹

چکیده

یکی از تحولات مهم ایجادشده در سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد، تمایل پکن به حفظ روابط دوستانه با کشورهای همسایه است. هدف این کشور از برقراری روابط خوب با همسایگان، فراهم کردن محیطی مطلوب تر برای توسعه اقتصادی داخلی و سپس، افزایش ثروت و قدرت این کشور در عرصه جهانی بوده و به همین دلیل، سیاست یکپارچه منطقه ای به نام سیاست پیرامونی یا سیاست همسایگی را تدوین کرده است. پرسشی که در پژوهش پیش رو در پی پاسخ گویی به آن هستیم، این است که «چین چه راهبردهایی را در چارچوب سیاست همسایگی خود اتخاذ کرده و در این راستا با چه چالش هایی روبه روست؟» در پاسخ به این پرسش باید گفت، «سیاست همسایگی خوب» در دوران دنک شیائوپینگ، «سیاست همسایه به عنوان شریک» در دوران جیانگ زمین، «سیاست همسایگی خوب، امن، و مرفه» در زمان هو جینتاو، و «سیاست جامعه مشترک با سرنوشت مشترک» در زمان شی جین پینگ از جمله سیاست های همسایگی چین به شمار می آیند. در واقع، چین تنها قدرت در حال ظهوری نیست که تلاش می کند، از طریق ابتکارات بلندپروازانه سیاست خارجی، به پیرامون خود شکل دهد، بلکه پیش از آن، اتحادیه اروپا نیز در این مسیر گام نهاده بود. هدف مقاله حاضر این است که نشان دهد، رهبران چین با درک درست نظام بین الملل و تغییر تفکر راهبردی خود، سیاست خارجی مناسب و به تبع آن، دیپلماسی همسایگی در خوری را در پیش گرفته و توانسته اند محیط امنی برای توسعه خود فراهم کنند که سبب شکل گیری نظم منطقه ای جدیدی می شود.

واژگان کلیدی: سیاست همسایگی، چین، همکاری های اقتصادی، توسعه، صلح، امریکا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
mojganhorbani@modares.ac.ir

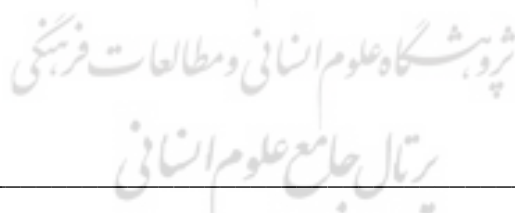
Challenges of China's Neighborhood Policy

Mojgan Ghorbani^۱

Abstract

After the Cold War, One of the most important developments in China's foreign policy was Beijing's understanding to maintain friendly relations with neighboring countries. Good relations with neighbors have been established in order to provide a more favorable environment for domestic economic development and then increase the country's wealth and power in world affairs. so China has developed an integrated regional policy called peripheral policy or neighborhood policy. The question is, what strategies has China adopted in its neighborhood policy, and what challenges does it face? it should be said that China's Neighborhood politics include good neighborly policy during the Deng Xiaoping era, neighbor policy as a partner during the Jiang Zemin era, good, secure and prosperous neighborhood policy during the Hu Jintao era and common society policy with common destiny during the Xi Jinping era. In fact, China is not the only rising power trying to shape its periphery through Ambitious foreign policy initiatives, but the European Union has done this before. The purpose of the article is to show China's leaders with the right understanding of the international system and changing their strategic thinking have adopted appropriate foreign policy and consequently good neighborly diplomacy, and have been able to provide a safe environment for their development Which leads to a new regional order.

Keywords: Neighborhood Policy, China, Economic Cooperation, Development, Peace, USA



^۱ PhD. Candidate of International Relations, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University
,mojganghorbani@modares.ac.ir

مقدمه

شی جین‌پینگ در تاریخ ۲۹ نوامبر ۲۰۱۳ در سخنرانی خود در نمایشگاه «جاده‌ای برای احیا» در موزه ملی پکن، چشم‌انداز گسترده‌ای را از اهداف سیاست خارجی این کشور ترسیم و برای نخستین بار شعار «رؤیای چین» را اعلام کرد. در این نمایشگاه، رنج و تحقیر ملت چین به دست قدرت‌های استعماری به نمایش گذاشته شد و رئیس‌جمهور شی تأکید کرد که احیای ملت چین، بزرگ‌ترین رؤیای این کشور در تاریخ مدرن است. از منظر سیاست خارجی، رؤیای چین بر دو جنبه‌ی ازدست‌دادن‌های چین در طول سده‌ی تحقیر تأکید دارد: از دست دادن قلمرو و از دست دادن نقش رهبری در شرق آسیا (Xinhua, 2012).

با نگاهی دقیق متوجه می‌شویم که موضوع همسایگی و پیرامون برای هردو آسیب‌بنیادینی که به چین وارد شده است، مهم است. رهبری چین به گونه‌ای چشمگیر به بازیابی قلمروهای ازدست‌رفته در زمان سلسله‌ی چینگ (نه مینگ) توجه دارد. در نیمه‌ی دوم حکومت چینگ، دولت تمدنی چین با کنار گذاشتن نظام کنترل خود سعی کرد در قالب مفاهیم حاکمیت و مرزهای ثابت سرزمینی و استقلال‌یابی، برای تعیین مرزهای خود اقدام کند؛ اما شکست چینگ در جنگ‌های تریاک آن‌ها را مجبور به کنترل مستقیم پیرامونشان کرد؛ بنابراین، سین‌کیانگ، در سال ۱۸۸۴ و تایوان در سال ۱۸۸۷ به عنوان استان‌های چینگ در نظر گرفته شدند. نیروهای چینگ سعی کردند مغولستان و تبت را نیز تحت کنترل مستقیم خود در آورند، اما مداخله‌ی روسیه و سیاست «بازی بزرگ»، نقشه‌های آن‌ها را خنثی کرد. چینگ می‌توانست کنترل مستقیم خود را تنها بر مغولستان داخلی و بخش‌هایی از شرق تبت اعمال کند و تبت مرکزی، با عنوان دالای لاما و مغولستان بیرونی، خارج از حاکمیت آن‌ها بود؛ ولی با سقوط چینگ، تبت و مغولستان اعلام استقلال کردند. رهبری چین تحت حکومت حزب کمونیست درس مهمی از تجربه‌ی چینگ به دست آورد؛ بنابراین، شناخت پیرامون برای حفظ تمامیت ارضی چین و به دست آوردن کنترل مستقیم حاکمیت بر مناطق پیرامونی، ضروری است (Bhattacharya, 2016: 320).

درباره‌ی از دست دادن رهبری چین نیز باید گفت، در اواخر قرن نوزدهم، کشور چینگ در مقابل یورش‌های غربی ضعیف شده بود و سرانجام، چینگ پس از چندین محاصره‌ی استعماری تجزیه شد که در

۱ Road to Revival

۲ China Dream

۳ Opium Wars

تاریخ با عنوان «برش خربزه چینی» توصیف شده است. اگرچه پیمان نابرابر تحمیل شده توسط غرب، به تدریج حاکمیت چین بر این مناطق را از بین برد، ولی سقوط نهایی نظم چین در سال ۱۸۹۵ با شکست آن‌ها در برابر ژاپنی‌ها در جنگ اول چین و ژاپن رخ داد. از پیامدهای جنگ این بود که چین مجبور شد، استقلال کره را به رسمیت بشناسد و تایوان را به ژاپن واگذار کند. در واقع، این رویدادها نه تنها به معنای از دست دادن پیرامون، بلکه به معنای رهبری ژاپن بر نظم شرق آسیا نیز بود که خاطره تلخی را برای چینی‌ها باقی گذاشت.

افزون بر این، اگرچه شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم به نظم ژاپن محور شرق آسیا پایان داد، ولی آن‌ها هنوز نظم را در اختیار جمهوری خلق چین قرار ندادند. با شروع جنگ سرد، آسیای شرقی زیر پرچم ایالات متحده قرار گرفت و ژاپن شکست خورده دوباره احیا و طرفدار نظام امنیتی ایالات متحده شد. در واقع، جنگ سرد، ایالات متحده را وارد آسیا کرد و سبب تبدیل ژاپن به قدرت هژمون شرق آسیا شد. این شرایط نه تنها باعث شد که چین نتواند نقش رهبری تاریخی خود را در منطقه بازیابد، بلکه تلاش‌ها برای اتحاد دوباره تایوان که زیر چتر امنیتی آمریکا قرار گرفته بود نیز بی نتیجه ماند. اگرچه جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ به پایان رسید، ولی شرق آسیا همچنان تحت نظم هژمونیک لیبرال ایالات متحده قرار داشت. (Ikenberry, 2004).

بنابراین، رؤیای چین، تلاش برای بازیابی سرزمین‌های از دست رفته و دستیابی به جایگاه رهبری و عظمت گذشته است که لازمه آن، محیطی مطلوب در پیرامون برای رشد و بالندگی اقتصادی داخلی چین است. به همین دلیل، از زمان روی کار آمدن حزب کمونیست، دیپلماسی همسایگی چین به تدریج در اولویت سیاست خارجی این کشور قرار گرفته و رهبران این کشور با توجه به وضعیت داخلی و اوضاع بین‌المللی، سیاست همسایگی مناسب را در پیش گرفته‌اند؛ بنابراین، پرسشی که در مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به آن هستیم، این است که «چین، چه راهبردهایی را در چارچوب سیاست همسایگی خود اتخاذ کرده و در این راستا با چه چالش‌هایی روبه‌روست؟» در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت، «سیاست همسایگی خوب» در دوران دنګ شیائوپینگ، «سیاست همسایه به‌عنوان شریک» در دوران جیانګ زمین، «سیاست همسایگی خوب، امن، و مرفه» در زمان هو جینتائو، و «سیاست جامعه مشترک با سرنوشت مشترک» در زمان شی جین‌پینگ از جمله سیاست‌های همسایگی چین به‌شمار می‌آیند. این پژوهش به روش توصیفی-تبیینی انجام شده است و داده‌های مورد نیاز آن نیز به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده‌اند. هدف از انجام این نوشتار، بررسی راهبردهای سیاست همسایگی چین در دوره هریک از رهبران

این کشور و بیان چالش‌های پیش‌روی آن‌هاست.

۱. پیشینه پژوهش

ژانگ یونلینگ^۱ در مقاله‌ای با عنوان «چین و همسایگی آن: تحول، چالش‌ها، و استراتژی بزرگ» بر این نظر است که سیاست توسعه چین، انگیزه سیاسی لازم را برای برقراری روابط بهتر با همسایگانش فراهم کرده و چین در تلاش برای ایجاد یک محیط بین‌المللی باثبات و صلح‌آمیز و ایجاد یک فضای اقتصادی باز و مشارکتی که سبب توسعه این کشور شود، تفکر راهبردی خود را تغییر داده و اقدامات پیش‌دستانه‌ای را برای گسترش و بهبود روابط با همسایگانش انجام داده است؛ در نتیجه، روابط سیاسی و اقتصادی بین چین و همسایگانش به سرعت توسعه و تغییر یافته است.

آکیو تاکهارا^۲ در مقاله «رشد چین و دیپلماسی همسایگی آن: پیامدها برای سیاست خارجی چین»، این مسئله را بررسی کرده است که چین، در حال توسعه دیپلماسی همسایگی خود به گونه‌ای چندجانبه و به‌منظور به‌دست آوردن بازارها و منابع، مهار نظریه تهدید چین، ایجاد فضای مانور بیشتر، و به‌دست آوردن نفوذ سیاسی است. وی بیان می‌کند که بسیاری از کشورهای همسایه نیز از مشارکت فعال چین در ایجاد چارچوب چندجانبه استقبال می‌کنند و اگرچه از خطر افزایش قدرت منطقه‌ای آن نگران هستند، اما تلاش می‌کنند از این مزیت استفاده کنند. وی در این مقاله، به‌طور ویژه، روابط چین و ژاپن را بررسی کرده است.

ژائو هواشنگ^۳ در مقاله «افغانستان و دیپلماسی همسایگی جدید چین» می‌نویسد، ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، اهمیت راهبردی مناطق همسایه چین را در دستیابی به رشد مسالمت‌آمیز آن افزایش داده است؛ زیرا، این مناطق، به‌لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، برای اجرای طرح یادشده بسیار مهم هستند؛ بنابراین، وی بر این نظر است که آنچه چین را به سوی افغانستان سوق داده است، ناشی از عوامل داخلی (مشارکت افغانستان در ساخت کمربند اقتصادی جاده ابریشم) و بین‌المللی (همکاری با امریکا و کشورهای دیگر در این کشور) است.

بنابراین، مقاله‌های یادشده یا به چرایی ضرورت اتخاذ دیپلماسی همسایگی از سوی چین پرداخته‌اند، یا

^۱ Zhang Yunling

^۲ Akio Takahara

^۳ Zhao Huasheng

به‌صورت مطالعه موردی، درباره دو کشور همسایه آن، یعنی ژاپن و افغانستان بحث کرده‌اند. اما نویسنده این مقاله، در پی آن است که راهبردهای به‌کارگرفته‌شده برای پیشبرد دیپلماسی همسایگی چین، از زمان روی کار آمدن حزب کمونیست تاکنون، را بررسی و چالش‌های پیش‌روی چین در این عرصه را تبیین کند.

۲. مفهوم ژوبیان یا همسایگی^۲

معنی کلمه ژوبیان، به تدریج طی هزاران سال تغییر کرده است. در چین باستان، «ژو» به‌معنای «مراقب، وحدت، کامل، و احاطه‌شده» بود که در ادامه معانی گوناگون آن را در متون متفاوت بررسی کرده‌ایم. در «هنر جنگ سانزی» که حدود ۲۵۰۰ سال پیش نوشته شده است، چنین آمده که عموم مردم باید پشتیبان دولت باشند. اگر حامیان در تمام زمینه‌ها مراقب باشند، دولت، قوی خواهد بود، ولی اگر حمایت ناقص باشد، دولت، ضعیف خواهد بود. در این جمله، «ژو» به‌معنای «مراقب» است. در بخش سیاسی تحلیل‌های کنفوسیوس آمده است: «انسان برتر، کل نگر است، نه جزء‌نگر؛ درحالی‌که انسان، جزئی‌نگر است نه کلی‌نگر و جامع‌نگر». در اینجا «ژو» به‌معنای «وحدت» برخلاف تجزیه و تکه‌تکه شدن است. یا در یک قطعه شعر معروف به‌نام «در کاخ آه فنگک»^۳ از شاعر دو مور^۴ که در زمان سلسله تانگ^۵ حدود ۱۲۰۰ سال پیش سروده شده است، آمده است: «ردیف‌های ناهموار کاشی‌ها بیشتر از نخ‌های ابریشم در کل بدن است». در اینجا «ژو» به‌معنای «کامل و تمام یک چیز» است. همچنین، شیانگ جیک سان در گزارش‌هایی که حدود ۴۰۰ سال پیش در زمان سلسله مینگ نوشته است، می‌گوید: «دیوارهای احاطه‌شده توسط حیاط، برای مسدود کردن آفتاب از جنوب استفاده می‌شود». در اینجا «ژو» به‌معنای «احاطه‌شده و محاصره‌شده» است.

در چین باستان، «بیان» نیز به‌معنای «مرز، حاشیه، و مجاورت» بود؛ به‌عنوان مثال، در یکی از نوشته‌های قدیمی که حدود ۲۰۰۰ سال پیش نوشته شده، آمده است که یک وضعیت اضطراری در بیان وجود دارد.

۱ Zhubian

۲ Neighbor

۳ On the Ah Fang Palace

۴ Du Mu

۵ Tang Dynasty

در اینجا «بیان» به معنای «مرز» است. در شعر «بازدید از کلبه دوستان قدیمی» که حدود ۱۳۰۰ سال پیش، یعنی در زمان سلسله تانگ، سروده شده است، چنین آمده است که درختان سبز، اطراف دهکده را احاطه کرده‌اند. در اینجا «بیان» به معنی «اطراف و حاشیه» است یا در این بخش از شعر مولان:^۱ «در غروب، او به مجاورت رودخانه زرد می‌رسد»، «بیان» به معنای «مجاورت» است (Chi, 2013: 11-12).

به مرور زمان معنای این دو کلمه تکامل یافت و با ادغام در یکدیگر به کلمه «ژویان» تبدیل شد که دو کاربرد داشت. هم یک اصطلاح ریاضی برای مجموع طول ضلع‌های چندضلعی بود و هم به معنای محیط ضلع‌ها استفاده می‌شد. در این مقاله، «ژویان» به معنای دوم، به کار رفته و به عنوان همسایگی ترجمه می‌شود؛ بنابراین، ژویان در امور خارجی و مسائل امنیتی، معنای ویژه‌ای دارد که در این مقاله، مفهومی ژئوپلیتیکی است و بیشتر به کشورهایی اشاره دارد که در مجاورت چین واقع شده‌اند.

اصطلاح «محیط همسایگی»^۲، نخستین بار در سال ۱۹۸۷ در روزنامه اصلی چین، یعنی «روزنامه خلق»^۳ به کار برده شد و در مارس ۱۹۸۸ این مفهوم نخستین بار در گزارش کار دولت ظاهر شد. در این گزارش، نخست وزیر موقت، لی پنگ^۴ اظهار داشت: «چین همواره به حفظ و توسعه روابط همسایگی با کشورهای همسایه اهمیت داده است و در مورد صلح و ثبات در آسیا نگرانی‌هایی دارد». او در این گزارش، به کشورهای مغولستان، شبه جزیره کره، کشورهای عضو آسه‌آن، و همچنین، کشورهای آسیای جنوبی اشاره کرد. به تدریج و با تعمیق سیاست درهای باز چین، دامنه همسایگی آن نیز گسترش یافت و کشورهایی که همسایه چین تلقی می‌شدند، بیشتر شدند؛ بنابراین، از اوایل دهه ۱۹۹۰، این مفهوم، ژاپن، کشورهای مستقل آسیای مرکزی، و روسیه را نیز دربر گرفت. به همین دلیل، جیانگ زمین در سخنرانی خود در سفر به اتحاد جماهیر شوروی در ماه مه ۱۹۹۱، بیان کرد که چین، اهمیت زیادی برای توسعه روابط همسایگی و روابط دوستانه با کشورهای همسایه، از جمله روسیه، قائل است. (chi, 2013: 6).

دلیل گسترش دامنه مفهوم همسایگی این بود که از یک سو، پس از جنگ سرد، ساختار بین‌المللی دگرگون شد و در نتیجه، تغییرات بزرگی در محیط پیرامونی چین رخ داد و از سوی دیگر، رهبران چین،

۱ Visiting an Old Friend's Cottage

۲ Mulan

۳ Neighborhood Environment

۴ People's Daily

۵ Li Peng

وضعیت بین‌المللی را دوباره ارزیابی کردند و تصمیم گرفتند به‌جای ترویج انقلاب جهانی، بر توسعه اقتصادی چین متمرکز شوند. در واقع، پالایش مفهومی این کلمه نشان داد که دیدگاه سیاسی بین‌المللی رهبران چین تغییر کرده و آن‌ها نگاهی فراتر از چارچوب راهبردی نظریه «سه جهان» مائو دارند.

بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، معنی و دامنه این مفهوم در دوره‌های مختلف سیاست خارجی چین متفاوت بوده است. با نگاهی به تاریخ درمی‌یابیم که چین، بارها دیپلماسی خود را در برابر کشورهای ژویان یا همسایه، تدوین و تنظیم کرده است و بیشتر این تنظیمات، با رویه‌های زمان، موقعیت بین‌المللی، و همچنین، وضعیت داخلی این کشور هماهنگ بوده است. در حال حاضر، ژویان، به دغدغه اصلی چین برای داشتن یک محیط مساعد برای توسعه پایدار و بلندمدت این کشور تبدیل شده است که امکان ایجاد یک جهان و منطقه هماهنگ را فراهم می‌کند.

۳. سیر تاریخی راهبردهای اتخاذشده در دیپلماسی همسایگی چین

۱-۳. از سال ۱۹۷۹-۱۹۴۹

اطمینان از ثبات مرزها، به‌دست آوردن کنترل دوباره سرزمین از دست‌رفته، و اتحاد دوباره سرزمین‌های مرتد، اولویت‌های اصلی سیاست خارجی چین در زمان مائو بود (Yuyang, 2011: 66). به‌همین دلیل، پس از تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، نخستین وظیفه‌ای که حزب کمونیست چین به‌عهده گرفت، حمله به تبت بود. از دیدگاه چینی‌ها، حمله به تبت، نوعی آزادسازی به‌شمار می‌آید و از جمله ضرورت‌های امنیتی سیاست خارجی چین بود. در این مقطع زمانی، چین از دیدگاه تمدنی خود که معتقد است مناطق پیرامونی جزء جدایی‌ناپذیر دولت به‌شمار می‌آیند، استفاده کرد. توافق‌نامه دوجانبه سال ۱۹۵۴ با هند نیز نه به‌منظور حل و فصل اختلاف‌های مرزی، بلکه برای مشروعیت بخشیدن به کنترل حاکمیت چین بر تبت امضا شد. افزون‌براین، ساخت جاده اقصی چین که تبت را به سین‌کیانگ پیوند می‌دهد و موجب جنگ مرزی با هند شد، نیز ارتباط ناگسستنی‌ای با سیاست همسایگی چین دارد؛ بنابراین، در این دوره، سیاست پیرامونی چین با ادغام مرزها و استقرار حاکمیت چین بر مناطقی که برای امنیت این کشور بسیار مهم هستند، تعیین می‌شد (Bhattacharya, 2016: 316).

دوران مائو، هم‌زمان با آغاز جنگ سرد در آسیا بود. در سطح بین‌المللی نیز در این دوره، تقابل

شدیدی میان اردوگاه سرمایه‌داری به‌رهبری ایالات متحده و اردوگاه سوسیالیستی به‌رهبری اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. به‌همین دلیل، مائو با توجه به درک خود از وضعیت بین‌المللی حاکم، سه سیاست دیپلماتیک را مطرح کرد: «سیاست استقلال راهبردی»، «اولویت پاک‌سازی داخلی بر جذب کمک از خارج» و «تمایل به یک طرف». سرانجام، چین سیاست سوم را به‌منظور مقاومت در برابر فشار اردوگاه غربی به‌رهبری ایالات متحده درپیش گرفت. در نتیجه اتخاذ این سیاست خارجی، روابط چین با همسایگانش نیز به دو شکل متضاد بود. به‌طور کلی، چین، سیاست‌های انزوا یا تقابل را در روابط خود با کشورهای همسایه که متعلق به اردوگاه سرمایه‌داری بودند، درپیش گرفت و روابط با کشورهای که متعلق به اردوگاه سوسیالیست بودند را گسترش داد. به‌همین دلیل، با اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۴۹)، کره شمالی (۱۹۴۹)، مغولستان (۱۹۴۹)، ویتنام (۱۹۵۰)، هند (۱۹۵۰)، اندونزی (۱۹۵۰)، میانمار (۱۹۵۰)، پاکستان (۱۹۵۱)، بلغارستان، و رومانی که همگی جزو کشورهای سوسیالیست همسایه بودند، روابط دیپلماتیک برقرار کرد (Chi, 2013: 20-21).

پس از تحکیم رژیم جدید با اتخاذ سیاست تمایل به یک طرف، دولت چین به تدریج دریافت که به یک سیاست خارجی مستقل صلح‌آمیز هماهنگ با منافع بلندمدت، نیاز دارد. در این راستا، در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۳، چوئن لای، برای نخستین بار پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز را هنگام دیدار با هیئتی از دولت هند پیشنهاد داد. اصول یادشده، به احترام متقابل به یکپارچگی سرزمینی و حاکمیت، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، برابری و منافع متقابل و همزیستی مسالمت‌آمیز اشاره دارد که به‌عنوان تعدیل‌کننده سیاست تمایل به یک طرف در نظر گرفته می‌شوند. چوئن لای، در اول نوامبر ۱۹۵۶ در بیانیه دولت اظهار داشت: «پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز باید معیار جهانی برای برقراری و توسعه روابط متقابل باشد». بر مبنای این پیشنهاد، رهبران چین در هشتمین کنگره حزب کمونیست، درباره مسائل همسایگی اظهار داشتند: «ابتدا باید تلاش کنیم تا براساس پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز با همه همسایگان خود روابط همسایگی خوبی برقرار کنیم. ما با این کشورها دوستی عمیقی داریم و اختلافات، حل‌نشده‌نی نیستند. بین ما و برخی از کشورهای همسایه، یک سری مشکلات تاریخی وجود دارد. امپریالیسم

۱ Setting Up a Separate Kitchen

۲ Cleaning the Houses then Inviting the Guests

۳ Leaning to One Side

سعی می‌کند از این موقعیت استفاده کند و مانع توسعه روابط دوستانه ما با کشورهای همسایه شود. با این حال، این تلاش، محکوم به شکست است. تمام مشکلات بین کشورهای همسایه و ما می‌تواند از طریق رایزنی‌های مسالمت‌آمیز مبتنی بر پنج اصل حل شود. توسعه و برقراری روابط دوستانه با کشورهای همسایه نه تنها با منافع کشور ما سازگار است، بلکه با منافع همسایگان نیز همسو است».

با توجه به پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، چین در طول نخستین دهه پس از تأسیس حزب کمونیست در سال ۱۹۴۹، با ۳۶ کشور جهان، از جمله ۱۲ کشور همسایه، روابط دیپلماتیک برقرار کرد. پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، تغییر بنیادینی در دیپلماسی این کشور - از دیپلماسی انقلابی به دیپلماسی ملی - را نشان می‌دهد (Ruixiang, 2004: 4,7).

از سال ۱۹۵۷ به این سو، فضای بین‌المللی برای چین روبه‌وخامت گذاشت. از یک سو، دشمنی با آمریکا به دلیل سیاست تمایل به یک طرف، اعزام سربازان به شبه‌جزیره کره، و کمک به ویتنام تشدید شد و از سوی دیگر، احزاب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و چین درباره مسائل جنبش کمونیستی بین‌المللی، اوضاع بین‌المللی، و روابط بین‌الملل سوسیالیستی دچار اختلاف نظر شدند. افزون‌براین، اتحاد جماهیر شوروی، سایر کشورها را برای اعمال فشار به چین ترغیب می‌کرد؛ در نتیجه، تنش‌های چین و شوروی نیز روزبه‌روز بیشتر می‌شد و چین، قاطعانه در برابر خواسته‌های شوروی مقاومت می‌کرد. به این ترتیب، در این دوره، چین راهبرد ضد ایالات متحده و ضد شوروی را با عنوان سیاست «دو مشت آهنین» در پیش گرفت. افزون‌بر سیاست یادشده، مائو با توجه به اوضاع وخیم بین‌المللی، راهبرد «منطقه میانی» را تدوین کرد که نخستین بار توسط وی در سال ۱۹۴۶ پیشنهاد شده بود. مائو بر این نظر بود که بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، یک منطقه بسیار گسترده وجود دارد که بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای استعماری و نیمه‌استعماری اروپا، آسیا، و آفریقا را دربر می‌گیرد. او در سال ۱۹۶۴، منطقه میانی را به دو صورت توصیف کرد: آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین به نخستین منطقه میانی تعلق دارند و اروپا، آمریکای شمالی، اقیانوسیه، و ژاپن نیز متعلق به دومین منطقه میانی هستند؛ بنابراین، رهبران چین با استفاده از مفهوم «منطقه میانی» به ارزیابی اوضاع بین‌المللی پرداختند و با اتکا به منطقه میانی نخست و تلاش برای حمایت از منطقه میانی دوم، برای پیشبرد دیپلماسی خود در برابر هژمونی دو ابرقدرت اقدام کردند که این وضعیت،

۱ Striking with Two Fists

۲ Intermediate Zone Strategies

خروج از سیاست «تمایل به یک طرف» را نشان می‌دهد. به این ترتیب، چین به تدریج بیشتر درگیر ارتباط با کشورهای همسایه در منطقه میانی، از جمله حمایت از جنبش‌های استقلال طلبانه در مبارزه با امپریالیسم، استعمار و هژمونی و همچنین، توسعه مبادلات تجاری دوجانبه شد. در این دوره، مبادلات غیرنظامی چین و ژاپن، افزایش یافت. همچنین، چین به منظور مبارزه با ایالات متحده، کمک‌های مادی و پرسنلی به ویتنام فرستاد (Xiaoming, 2006: 60).

شرایط بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰ پیچیده بود. از یک سو، ایالات متحده در باتلاق ویتنام درگیر بود و جایگاه برتر خود در اقتصاد جهانی را از دست داده بود و از سوی دیگر، اختلاف دیدگاه‌ها بین اتحاد جماهیر شوروی و چین زیاد شد و پس از وقوع حادثه جزیره ژنباو و بحران رود یوسوری در سال ۱۹۶۹، روابط چین و اتحاد جماهیر شوروی به سرعت سرد شد. به همین دلیل، اتحاد با ایالات متحده برای مقابله با اتحاد جماهیر شوروی، به نقطه اصلی روابط چین با ایالات متحده تبدیل شد و همکاری‌های راهبردی و در پی آن، «دیپلماسی پینگ پنگ» باب جدیدی را در روابط دو کشور گشود. در ۲۷ فوریه ۱۹۷۲، پس از سفر ریچارد نیکسون به چین، این دو کشور اطلاعیه مشترکی را امضا کردند که پایان دوره خصومت و شروع روابط مثلی بین ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی، و چین بود. تصمیم دولت چین برای برقراری روابط با ایالات متحده و در پی آن، عادی‌سازی روابط دوجانبه، تاحدی ناشی از تهدیدهای امنیتی اتحاد جماهیر شوروی بود؛ بنابراین، مائو با در نظر گرفتن تغییرات ایجاد شده در شرایط بین‌المللی و به منظور حفظ منافع ملی چین، راهبرد «خط واحد منطقه بزرگ» را پیشنهاد کرد. هدف این سیاست، تلاش برای ایجاد موازنه در برابر شوروی از طریق تقویت اتحاد با کشورهای در حال توسعه، جلب حمایت کشورهای جهان دوم، و ایجاد جبهه متحد با ایالات متحده در برابر هژمونی اتحاد جماهیر شوروی بود. مائو در تاریخ ۱۷ فوریه ۱۹۷۳ در گفت‌وگو با هنری کیسینجر اظهار داشت: «خط افقی عرض جغرافیایی، شامل امریکا، ژاپن، چین، پاکستان، ایران، ترکیه، و اروپا است».

در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۷۴ نیز به وزیر امور خارجه ژاپن، اوئیرا ماسایوشی گفت: «منطقه بزرگ» به

۱ Ussuri River

۲. این بحران به دلیل تمایل چین به تغییر دوباره مرز با اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد. چینی‌ها ادعا می‌کردند که مرز با شوروی، نتیجه معاهدات نابرابر است و از این رو مرزبندی‌ها باید دوباره انجام شوند.

۳ The Strategy of 'One Line in One Large Area

۴ Ohira Masayoshi

وحدت کشورهای فوق و همچنین، اتحاد آسیا، افریقا، و آمریکای لاتین علیه شوروی اشاره دارد. در این دوره، چین، روابط خود را با ایالات متحده و همچنین، با کشورهای همسایه طرفدار ایالات متحده از جمله ژاپن، مالزی، فیلیپین، و تایلند بهبود بخشید و تمام تلاش خود را برای تقویت وحدت کشورهای جهان سوم، از جمله کشورهای همسایه، انجام داد (Chi, 2013: 24-25).

به‌طور کلی، اگرچه در دوره مائو، برخی از تغییرات در روابط چین و کشورهای همسایه اتفاق افتاد، ولی واکنش چین، دفاعی و منفعلانه، و مهم‌تر از همه، در چارچوب نظم دوقطبی بود. پاسخ منفعل چین به‌گونه‌ای بود که این کشور غالباً در گرداب مقابله یا جنگ درگیر می‌شد و همین امر باعث شد که روابط خارجی این کشور ناپایدار باشد و رویکردش به کشورهای همسایه با هدف ارتقای امنیت ملی شکل گیرد.

۳-۲. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰

در این زمان، با اتخاذ سیاست خارجی عدم تعهد^۱ و سیاست اصلاحات و درهای باز، تحت حکومت دنگ شیائوپینگ، تغییر شکل چشمگیری در سیاست همسایگی چین رخ داد (Chambers, 2005: 16). ارزیابی دنگ شیائوپینگ این بود که صلح و توسعه، روند غالب جهان است. وی همچنین، نظریه سه جهان را توسعه داد و با اشاره به مسائل مربوط به صلح و توسعه جهانی، موضوع «شمال و جنوب، شرق و غرب» را مطرح کرد. وی تأکید کرد: به‌لحاظ اقتصادی، جهان با دو موضوع واقعاً بزرگ، با اهمیت راهبردی جهانی روبه‌روست که عبارتند از: اول، صلح و دوم، توسعه اقتصادی. اولی شامل روابط شرق و غرب، و دومی شامل روابط شمال و جنوب است. خلاصه اینکه کشورهای شرق، غرب، شمال، و جنوب، همه درگیر هستند، اما روابط شمال و جنوب، مسئله‌ای بنیادین است. براساس این دیدگاه، دنگ، گفت‌وگوهای شمال و جنوب و همکاری‌های جنوب-جنوب را ارتقا داد که بنیان سیاست خارجی چین را تشکیل می‌داد. در سال ۱۹۸۸، وی بیان کرد: ما باید از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به‌عنوان هنجارهای هدایت‌کننده برای مدیریت روابط بین‌الملل استفاده کنیم. این امر نشان‌دهنده یک سیاست خارجی جدید، یک سیاست همزیستی مستقل، غیرمتعهد و مسالمت‌آمیز است. به‌عبارت دیگر، چین نه با شوروی و ایالات متحده اتحاد تشکیل می‌دهد و نه با پیوستن به یکی، علیه دیگری اقدام می‌کند (Chi, 2013: 28-29).

بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، ایدئولوژی به‌عنوان راهنمای سیاست، کنار گذاشته شد و صلح

^۱ Non-Alignment

و توسعه جای آن را گرفت. لازمه منطقی صلح و توسعه، ایجاد روابط دوستانه با کشورهای همسایه، صرف نظر از نظام‌های عقیدتی و سیاسی آن‌ها، بود. رهبری چین به این نتیجه رسید که محیط خارجی صلح آمیز، یک ضرورت، و محیط سیاسی پایدار، تنها ضامن موفقیت اصلاحات اقتصادی است؛ بنابراین، سیاست همسایگی خوب در عرصه سیاست خارجی چین در دوره دنگ شیائوپینگ رواج یافت و بر این اساس، تعیین مرزها و حل و فصل اختلافات مرزی به اهداف اصلی سیاست خارجی چین تبدیل شد (Bhattacharya, 2016: 316-317).

در نتیجه، تغییرات چشمگیری در روابط سیاسی و اقتصادی چین با همسایگانش رخ داد؛ به عنوان مثال، چین حتی پیش از پایان جنگ سرد، عادی‌سازی روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی را آغاز کرد. در اکتبر ۱۹۷۹، مذاکرات چین و اتحاد جماهیر شوروی برای برقراری روابط دوجانبه شروع شد. چین، توصیه‌های خود درباره بهبود روابط این کشور با اتحاد جماهیر شوروی را ارائه داد که بر همکاری‌های اقتصادی، تجاری، و حل مسائل مرزی متمرکز بود. در سال ۱۹۸۴، دو کشور، توافق‌نامه همکاری اقتصادی و همکاری در حوزه علم و فناوری را امضا کردند. سفر دبیر کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، میخائیل گورباچف، در ماه مه ۱۹۸۵ به چین نیز نشانه عادی‌سازی روابط دو کشور بود (Yunling, 2016: 837).

چین روابط دیپلماتیک با ژاپن را نیز احیا کرد. امضای پیمان بین‌المللی صلح و دوستی چین و ژاپن، مسیر جدیدی را در روابط دوجانبه این دو کشور گشود. دنگ شیائوپینگ به سنگاپور، تایلند، و مالزی نیز سفر کرد. وی بر حمایت چین از کشورهای عضو آسه‌آن با هدف حفظ استقلال و حاکمیت آن‌ها تأکید کرد. در شبه جزیره کره نیز چین ضمن حفظ روابط با جمهوری دموکراتیک خلق کره، در حوزه‌های اقتصادی و تجاری شروع به گسترش روابط با کره جنوبی کرد. در ژوئن ۱۹۸۱، معاون نخست‌وزیر، هوانگ هوآ، به هند سفر کرد و دو طرف با تلاش برای از بین بردن میراث درگیری‌های مرزی دهه ۱۹۶۰، مذاکرات مربوط به مسائل مرزی را آغاز کردند که حل آن آسان نبود. تحول مهمی که در دسامبر ۱۹۸۸ رخ داد، سفر نخست‌وزیر هند، راجیو گاندی، به چین بود که باعث شد، روابط این دو کشور به مسیر عادی برگردد. در بین این تحولات مثبت در روابط چین و همسایگانش، روابط با ویتنام یک استثنا بود؛ زیرا، در فوریه ۱۹۷۹، درگیری بین دو کشور آغاز شد که ناشی از مسائل مرزی بود؛ بنابراین، روابط دو کشور برای

۱ Democratic Peoples Republic of Korea (DPRK)

مدتی در بن‌بست قرار داشت. اگرچه روابط دیپلماتیک قطع نشده بود، اما روابط عادی‌ای نیز بین دو کشور وجود نداشت (Chi, 2013: 16-17).

به‌طور کلی در این دوره، دولت چین، توسعه اقتصادی را در صدر اولویت‌های خود قرار داد که به تبع آن، روابط بین چین و کشورهای همسایه با هدف ایجاد محیط مطلوب برای توسعه اقتصادی داخلی، بهبود یافت. در مقایسه با دوره پیشین، چین از حالت واکنش منفعلانه خارج شد و در نتیجه، محیط امنیتی حاکم بر عرصه روابط با همسایگان بهبود یافت و چین، سیاست عدم تعهد و همسایگی خوب را در پیش گرفت.

۳-۳. از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۲

حادثه میدان تیان‌آن‌من و پایان جنگ سرد، نقطه عطف دیگری در سیاست همسایگی چین به‌شمار می‌آید. جنبش تیان‌آن‌من، به انزوا و بدتر شدن روابط با غرب منجر شد و باعث شد که چین، راهبرد چندجانبه‌گرایی و منطقه‌گرایی را در سیاست خارجی خود اتخاذ کند و به تبع آن، به همسایگان جنوب شرقی خود توجه کند که دستاورد آن، ایجاد روابط با همسایگان، یعنی کشورهای عضو آسه‌آن بود. این کار به چین کمک کرد تا نه تنها یک حاشیه صلح‌آمیز برای خود بسازد، بلکه کشورهای همسایه را تحت تأثیر ماهیت خوش‌خیم قدرت خود قرار دهد و خود را به‌عنوان یک فرصت، نه تهدید، معرفی کند. اهداف چین در این دوره، افزون‌بر پیشبرد ثبات منطقه، ادغام همسایگان ناسازگار در داستان رشد و توسعه این کشور بود. به بیان دیگر، فرایندهای چندجانبه و منطقه‌ای، پارادایم‌های کلاسیک امنیتی را حل کردند.

براین اساس، تغییر در سیاست خارجی چین، سبب دگرگونی چشمگیری در سیاست پیرامونی آن شد. همسایگی در سال ۲۰۰۲ به‌عنوان اولویت اصلی سیاست خارجی چین مطرح شد و در شانزدهمین گزارش حزب کنگره ملی در سال ۲۰۰۲، دستورالعمل داشتن روابط دوستانه با همسایگان و در نظر گرفتن همسایگان به‌عنوان شریک، مورد توجه قرار گرفت. (Takahara, 2012: 61)؛ بنابراین، چین با سنگاپور، اندونزی، برونئی، کره جنوبی، و کشورهای تازه استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی، یعنی قرقیزستان، قزاقستان، و تاجیکستان، روابط دیپلماتیک برقرار کرد و روابط با مغولستان و ویتنام را عادی‌سازی کرد. افزون‌بر این، چین ایجاد سازوکارهای منطقه‌ای در همسایگی خود را نیز آغاز و سازمان همکاری شانگهای^۱ در همسایگی شمال غربی، گفت‌وگوهای شش‌جانبه در همسایگی شمال شرقی، و سازوکارهای

^۱ Shanghai Cooperation Organization (SCO)

^۲ the Six Party Talks

آسه‌آن+۱ و منطقه آزاد تجاری آسه‌آن و چین را ایجاد کرد. در مورد همسایگی جنوب شرقی نیز چین به‌عنوان عضو ناظر وارد سارک شد و روند کونمینگ^۴ را نیز برای همسایگان جنوبی خود انجام داد (Bhattacharya, 2010: p.109). در این راستا جیانگ زمین به‌درستی اعلام کرد: «ما به روابط دوستانه با همسایگان خود ادامه خواهیم داد و همکاری‌های منطقه‌ای را افزایش داده و مبادلات و همکاری‌های خود را با کشورهای اطرافمان به اوج می‌رسانیم»؛ بنابراین، همکاری‌های منطقه‌ای به دیپلماسی اصلی همسایگی چین تبدیل شد و این کشور شروع به پشت سر گذاشتن مرحله فرار امن و ورود به مرحله گسترش منافع کرد (People's Daily, 2003).

پس از ۱۱ سپتامبر، تغییرات چشمگیری در سیاست همسایگی چین رخ داد. هدف اصلی ایالات متحده در این مقطع، نبرد با تروریسم بود که این کشور را به چین نزدیک کرد و منجر به ایجاد پایگاه‌های ایالات متحده در آسیای میانه و گسترش جنگ با تروریسم در افغانستان شد (CICIR, 2005). در پاسخ به یکجانبه‌گرایی ایالات متحده، چین به‌رهبری هو جیتائو، مفهوم «ظهور صلح‌آمیز»^۵ را در سال ۲۰۰۳ و مفهوم «توسعه هماهنگ»^۶ را در سال ۲۰۰۵ مطرح کرد. هسته اصلی هر دو مفهوم یادشده، افزایش قدرت مانور چین در سطح نظام بین‌الملل بود (Wang & Rosenau, 2009: 25)؛ بنابراین، در این زمان، تحلیل‌گران چینی، تعریف جدیدی از همسایگی ارائه دادند و همسایگی از سه منظر بررسی شد:

۱. عرصه‌ای برای حفظ امنیت ملی چین، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور؛

۲. عرصه‌ای برای توسعه پایدار اقتصادی و تأمین انرژی موردنیاز کشور؛

۳. عاملی برای ظهور چین به‌عنوان یک قدرت اصلی.

به بیان روشن‌تر، همسایگی تنها به معنای کشورهای دیواره‌دیوار چین نبود، بلکه شامل مناطقی بود که بر امنیت چین تأثیر می‌گذارند (Swaine, 2014). به همین دلیل، در سال ۲۰۰۳، نخست‌وزیر چین، ون

۱ ASEAN plus One

۲ ASEAN—China FTA

۳ SAARC

۴ Kunming

۵ Peaceful Rise

۶ Harmonious Development

جیابائو، مفاهیم «همسایگی خوب»، «همسایگی امن»، و «همسایگی مرفه»^۱ را ابداع کرد. براین اساس، در آغاز قرن جدید، چین درک عملی‌تری از صلح و توسعه پیدا کرد. آن‌ها بر این نظرند که صلح، دیگر به مسائل شرق و غرب محدود نمی‌شود و توسعه، دیگر به تناقض‌های شمال و جنوب اشاره نمی‌کند. در سال ۲۰۰۵، چین کتابی با موضوع «جاده توسعه مسالمت‌آمیز چین»^۲ چاپ کرد که آشکارا این عقیده را مطرح می‌کرد که مسیر توسعه مسالمت‌آمیز برای چین اهمیت زیادی دارد و راه رسیدن به این مسیر، یکپارچه کردن توسعه داخلی با گشودن درها به دنیای خارج، پیوند توسعه چین با کشورهای دیگر جهان، و ترکیب منافع اساسی مردم چین با منافع مشترک همه مردم در سراسر جهان است. چین همچنان در پی دستیابی به هماهنگی و توسعه داخلی است و در عین حال، روند صلح و توسعه خارجی را دنبال می‌کند. این دو جنبه، به هم وابسته‌اند و به ایجاد جهانی هماهنگ با صلح پایدار و رونق مشترک کمک خواهند کرد. این شرایط نشان می‌دهد که چین در تلاش برای ایجاد یک محیط بین‌المللی صلح‌آمیز است تا بتواند اقتصاد خود را توسعه دهد و از طریق توسعه خود، صلح جهانی را ایجاد کند (People's Daily, 2005). بر همین اساس، در سال ۲۰۰۷، در «یاسالار یانگ»^۳ به این موضوع اشاره کرد که چین، به عنوان یک کشور ثروتمند با قدرت نظامی قوی، باید در توسعه پیرامون خود مداخله کند تا از یک فضای امنیتی مطلوب برخوردار شود و مناقشات را پیش از تشدید و تبدیل شدن به جنگ، حل و فصل کند.

افزون‌براین، در سال ۲۰۰۵، ویژه‌نامه مؤسسه روابط بین‌الملل معاصر چین تعریف گسترده‌تری از پیرامون، یعنی «راهبرد پیرامون بزرگ‌تر»^۴ را پیشنهاد داد. در این ویژه‌نامه آمده است که پیرامون دیپلماسی چین در بالاترین اولویت قرار دارد و حاشیه چین به نوعی، جبهه راهبردی در برابر ایالات متحده به شمار می‌آید؛ زیرا، نقطه کانونی راهبرد ایالات متحده از اروپا به آسیا منتقل شده است و سعی می‌کند، برنامه اتحاد و ائتلاف خود را در مناطق پیرامونی چین بازسازی کند و از ائتلاف ایالات متحده بزاپس، و ایالات متحده-استرالیا، و ایالات متحده-هند در مقابل چین استفاده کند. روزنامه «چین» نیز در مقاله‌ای در

^۱ Wen Jiabao

^۲ Good neighborhood, secure neighborhood and wealthy neighborhood

^۳ China's Peaceful Development Road

^۴ Yang Yi

^۵ Greater Periphery Strategy

سال ۲۰۱۰ به این موضوع مهم اشاره کرد که حضور نیروهای نظامی غربی در اطراف چین، پایگاه پشتیبانی ژئوپلیتیکی چین را در تنگنا قرار داده و راهبرد برون‌روی چین در مورد همسایگانش را محدود کرده است؛ بنابراین، چین باید همچنان مناطق همسایه‌اش را در اولویت قرار دهد و تشکیل راهبرد پیرامون بزرگ را تسریع کند (CICIR, 2005).

به‌طور کلی چین در این دوره با ارتقای همکاری‌های اقتصادی و تجاری، به شریک تجاری آسه‌آن، ژاپن، کره جنوبی، روسیه، و هند و کشورهای دیگر تبدیل شد که تداوم رشد اقتصادی داخلی در عرصه منطقه‌ای به‌شمار می‌آید و این پیشرفت در روابط اقتصادی، بهبود روابط سیاسی را نیز در پی داشته است. در حال حاضر، اگرچه هنوز هم بین چین و کشورهای همسایه مسائل حل‌نشده‌ای باقی مانده، ولی دوران روابط خصمانه به‌پایان رسیده است و این بزرگ‌ترین تغییر در روابط با کشورهای همسایه از زمان تأسیس حزب کمونیست چین بود.

۳-۴. از سال ۲۰۱۳ تا کنون

بیانیه‌ای که برای توصیف دیپلماسی چین به کار می‌رود این است که: «روابط با قدرت بزرگ حیاتی است، روابط با کشورهای همسایه در اولویت قرار دارد، روابط با کشورهای در حال توسعه، پایه‌ای و اساسی است و چندجانبه‌گرایی، الگوی اصلی است». این فرمول، چهار پایه اصلی دیپلماسی چین را شکل می‌دهد که به ترتیب دارای اهمیت هستند. اگرچه روابط با قدرت‌های بزرگ، همچنان یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها است، ولی همسایگی چین اهمیت جدیدی در دیپلماسی و سیاست خارجی این کشور پیدا کرده است. این تغییر جایگاه تاحدی در کنفرانس مرکزی کار در مورد دیپلماسی همسایگی چین که توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در اکتبر ۲۰۱۳ برگزار شد، تأیید شد (http://news.sina.com, 2016).

استدلال محکمی پشت توجه روزافزون چین به همسایگان و مناطق همجوار آن وجود دارد. تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که با ظهور یک قدرت، نفوذ آن بر کشورهای همسایه گسترش می‌یابد و آن‌ها برای دستیابی به توسعه و قدرت بیشتر، به مناطق اطراف خود نیاز دارند (Xuetong, 2015). چین، مفهومی از مرکز و پیرامون ارائه کرده و خود را به‌عنوان «دولت مرکز» در نظر می‌گیرد. همان‌گونه که وانگ جیسی بیان کرده است، از دیدگاه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک، امروز چین، با در نظر گرفتن همه

جنبه‌ها، از یک موقعیت مرکزی، نه تنها در منطقه، بلکه در جهان برخوردار است (Huasheng, 2016: 894)؛ بنابراین، روابط مثبت با کشورهایی که در پیرامون آن قرار دارند، به ایجاد یک محیط امن، بهبود موقعیت راهبردی، تقویت منابع دیپلماتیک، و گسترش نفوذ بین‌المللی آن کمک می‌کند. بدون روابط مثبت با همسایگان، چین نمی‌تواند به گونه‌ای صلح‌آمیز به جایگاه قدرت بزرگ دست پیدا کند. اگر پیرامون آن پر آشوب و بی‌ثبات باشد، تضمین امنیت ملی آن دشوار است. اگر روابط همسایگی آن متشنج و مشکل‌دار باشد، دست چین بسته می‌ماند و فعالیت‌های دیپلماتیک و ابتکارات سیاست خارجی آن در منطقه و در صحنه جهانی، بی‌نتیجه خواهد ماند (Beeson & Li, 2015: 98).

به دلایل یادشده، رهبران چین، اصول راهنمای جدیدی را برای دیپلماسی جدید همسایگی این کشور مطرح کرده است، که خلاصه آن، «روابط حسنه، خلوص نیت، منافع متقابل، و شمولیت» است. این اصول با توجه به فلسفه سنتی چین شکل گرفته‌اند و ترجمه یا تفسیر آن‌ها به زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر دشوار است، ولی به‌طور کلی می‌توان گفت: «روابط حسنه» به معنای حفظ روابط همسایگی خوب، کمک، و حمایت متقابل است؛ این به معنای یک رابطه برابر و عاطفی است که بایستی تعاملی باشد و قلب شهروندان را به دست آورد. «خلوص نیت» به این معنا است که تعامل با کشورهای همسایه با هدف دستیابی به دوستان و شرکای بیشتر باید همیشه حقیقی باشد؛ باید برای دوستی و وفاداری ارزش قائل شد، و باید عدالت را بالاتر از منافع مادی قرار داد. «منافع متقابل» بیانگر همکاری با کشورهای همسایه به شکلی است که برای همه سودمند باشد. «شمولیت» به معنای داشتن یک ذهنیت فراگیر برای ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای با کشورهای همسایه، پرورش فرصت‌های مشترک، و حل کردن چالش‌های جمعی با تلاش‌های مشترک برای ایجاد رونق مشترک است (Huasheng, 2016: 895).

بر پایه این اصول راهنما، هدف راهبردی چین از دیپلماسی جدید همسایگی، ایجاد جامعه‌ای با سرنوشت مشترک است که سرنوشت این کشور را با همه کشورهای همسایه پیوند می‌زند. این جامعه دارای سرنوشت مشترک، بایستی بر پایه تعادل بین عدالت و منافع عمل کند که در آن، عدالت، ناشی از جایگاه و موقعیت کشور است و منافع، با شناخت این اصول، یعنی روابط حسنه، خلوص نیت، منافع متقابل، و شمولیت به دست می‌آید.

دیپلماسی جدید همسایگی چین، به ابتکارهایی که رهبری جدید، یعنی شی جین‌پینگ به عنوان بخشی از سیاست خارجی منطقه‌ای خود ارائه داده است، اشاره دارد که عبارتند از: «کمر بند اقتصادی جاده ابریشم» و «جاده ابریشم دریایی قرن بیست و یکم». در سپتامبر ۲۰۱۳، شی جین‌پینگ در پایتخت قزاقستان

پیشنهاد ایجاد کمربند اقتصادی جاده ابریشم را مطرح کرد. این ابتکار، خواستار ادغام کشورهای است که جاده ابریشم باستان در آسیای میانه، غرب آسیا، خاورمیانه، و اروپا واقع شده بودند، تا با ایجاد زیرساخت‌ها، افزایش مبادلات فرهنگی، و گسترش تجارت، به یک منطقه اقتصادی تبدیل شوند. در اکتبر همان سال، رئیس‌جمهور شی در اندونزی پیشنهاد ایجاد جاده ابریشم دریایی قرن بیست و یکم را به‌عنوان یک ابتکار مکمل، با هدف سرمایه‌گذاری و تقویت همکاری در جنوب شرقی آسیا، اقیانوسیه، و شمال افریقا از طریق دریای چین جنوبی، اقیانوس آرام جنوبی، و اقیانوس هند مطرح کرد. این دو پیشنهاد، به‌طور مشترک، «یک کمربند، یک جاده» نامیده شدند و اکنون به‌عنوان یک مفهوم راهبردی که رویکرد جدید چین به دیپلماسی همسایگی را نشان می‌دهد، متداول شده است و بیانگر این است که دولت چین، دیپلماسی جدید همسایگی خود را به‌صورت بلندمدت و در چارچوب «یک کمربند، یک جاده» تنظیم کرده است (Callahan, 2016).

در حوزه‌های آکادمیک در چین، بسیاری از پژوهشگران، پیشنهاد «یک کمربند، یک جاده» را بخشی از راهبرد «به‌سوی غرب» این کشور می‌دانند که نخستین بار در سال ۲۰۱۲ مطرح شده بود. درباره این راهبرد، چنین استدلال می‌شد که توسعه چین در شرق آسیا به‌شدت توسط قدرت امریکا محدود شده و رقابت چین و امریکا در منطقه را به یک بازی با حاصل جمع صفر تبدیل کرده است؛ ولی برعکس، در مناطق غرب چین، غرب آسیا، و تاحدودی جنوب آسیا، شاهد رشد سریع نفوذ و منافع چینی‌ها هستیم که توسط ایالات متحده کنترل نمی‌شود. با توجه به چنین شرایطی، چین بایستی راهبرد «به‌سوی غرب» را پیاده کند که از مهم‌ترین مزایای آن، کمک به برقراری تعادل بین چین و ایالات متحده، افزایش اعتماد راهبردی بین این دو کشور، تقویت همکاری بیشتر با کشورهای غرب چین، و حمایت از راهبرد توسعه بزرگ غرب چین است (Jisi, 2012).

با وجود استدلال‌های متفاوت درباره ابتکار «یک کمربند، یک جاده»، تحلیل‌گران چینی در این مورد هم‌نظرند که این طرح، سه هدف سیاسی-اقتصادی به‌هم پیوسته دارد:

۱. به‌لحاظ دیپلماتیک: ساختن نظام همکاری‌های منطقه‌ای به‌رهبری چین و با انگیزه گسترش روابط نزدیک بین چین و کشورهای مربوطه به‌ویژه کشورهای همسایه چین؛

۱ One Belt, One Road (OBOR)

۲ Marching West

۲. به‌لحاظ اقتصاد بین‌الملل: ایجاد شبکه‌های ارتباطی و زیرساخت‌های حمل‌ونقل بیشتر در مناطق موردنظر و در نتیجه، تجارت و سرمایه‌گذاری و همکاری اقتصادی بیشتر؛

۳. به‌لحاظ توسعه اقتصادی داخلی: حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی، صادرات مازاد تولید چین، و ترویج توسعه منطقه غربی چین (Jisi, 2012)

بنابراین، پیشنهاد «یک کمربند، یک جاده»، اهمیت راهبردی مناطق همسایه چین را در دستیابی این کشور به رشد مسالمت‌آمیز، چندین برابر کرده است؛ زیرا، این مناطق به‌لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، برای این طرح بسیار مهم هستند و بدون دیپلماسی همسایگی زیرکانه و موفق، اجرای موفقیت‌آمیز آن امکان‌پذیر نخواهد بود.

بر پایه آنچه گفته شد، سیاست‌گذاری‌های انجام‌شده توسط رهبران چین، مانند «تمایل به یک طرف» به‌رهبری مائو، «سیاست همسایگی خوب» به‌رهبری دنګ شیائوپینگ، «راهبرد توسعه مناطق غربی چین و چندجانبه‌گرایی» به‌رهبری جیانګ زمین، «سیاست ظهور مسالمت‌آمیز و توسعه هماهنگ» به‌رهبری هو جینتاو، و در حال حاضر، ابتکار «یک کمربند، یک جاده» شی جین‌پینگ، همگی نشان‌دهنده اهمیت همسایگی و پیرامون در سیاست خارجی چین، به‌مثابه الزامی برای توسعه اقتصادی داخلی است. گفتنی است، نهادهای منطقه‌ای و فرومنطقه‌ای که چین در همسایگی خود پس از دهه ۱۹۹۰ هدایت کرده است، به‌عنوان نقاط گره برای راهبرد فعلی جاده ابریشم چین ظاهر شده‌اند؛ به‌عنوان مثال، ابتکار عمل کونمینگ در سال ۱۹۹۹ که مسیر اقتصادی بنگلادش-چین-هند-میانمار را تشکیل می‌دهد، یا منطقه ویژه اقتصادی کشگار^۱ که برای نخستین بار در سال ۲۰۱۰ مورد استفاده قرار گرفت، اکنون کریدور اقتصادی چین-پاکستان را پیوند می‌دهد (Bhattacharya, 2016: 319). افزون‌براین، طرح «یک کمربند، یک جاده»، مکمل ابتکار عمل‌های محلی‌ای مانند سیاست‌های اقتصادی جدید قزاقستان با عنوان «جاده روشن»^۲ و ابتکار مغولستان برای ساختن «جاده چمن‌زار»^۳ و هم تکمیل‌کننده طرح‌های زیرساختی‌ای است که توسط بانک توسعه آسیا در این مناطق پشتیبانی می‌شود (Huasheng, 2016: 897).

^۱ Bangladesh, China, India and Myanmar Economic Corridor (BCIM)

^۲ Kashgar Special Economic Zone

^۳ China-Pakistan Economic Corridor (CPEC)

^۴ Bright Road

^۵ Prairie Road

۴. چالش‌های چین در دیپلماسی همسایگی

۴-۱. فشار ظهور چین و اتخاذ راهبرد پوششی از سوی همسایگان^۱

توسعه سریع اقتصاد چین، نه تنها پایه محکمی برای تقویت قدرت ملی این کشور ایجاد کرد، بلکه فرصت‌های اقتصادی و تجاری بسیاری را نیز برای کشورهای همسایه آن به وجود آورد و در حال حاضر، چین به بزرگ‌ترین شریک تجاری آن‌ها تبدیل شده است. با این حال، ظهور سریع چین، سبب نگرانی و بی‌اعتمادی بسیاری از کشورهای همسایه در مورد اهداف راهبردی این کشور شده است. برخی از آن‌ها، نگران هژمونی احتمالی چین هستند و از تسلط این کشور بر امور منطقه‌ای می‌ترسند و عبارت‌هایی مانند «تهدید چین» و «قاطعیت چین» در بسیاری از گزارش‌های رسانه‌ای آن‌ها یافت می‌شود؛ بنابراین، این اجماع در بین کشورهای منطقه پدید آمده است که باید از چنین چشم‌اندازی جلوگیری کرد. به همین دلیل، کشورهایی که با چین اختلاف ارضی دارند، به راهکارهای گوناگونی از جمله تقویت اتحاد با ایالات متحده در منطقه روی آورده‌اند و برخی دیگر از کشورها، با تکیه بر چین در امور اقتصادی و تکیه بر ایالات متحده در امور امنیتی، سعی می‌کنند فشارهای ناشی از ظهور چین را متعادل کنند (Yunling, 2016: 840).

بنابراین، چین باید به روشنی برای کشورهای همسایه توضیح دهد که هدفش از افزایش قدرت چیست، آیا منافع آن با کشورهای دیگر مشترک است یا خیر، و چگونه می‌توان آن‌ها را به اشتراک گذاشت. همچنین، بایستی کالاهای عمومی بیشتری از نوع امنیتی برای جلوگیری از نگرانی کشورهای همسایه فراهم کند و با مشارکت فعال در سازمان‌های منطقه‌ای، همکاری چندجانبه، و وابستگی متقابل منافع، در راستای تقویت اعتماد آن‌ها گام بردارد و به این ترتیب، مانع شکل‌گیری یا افزایش بدگمانی کشورهای همسایه شود.

۴-۲. اختلافات ارضی و دریایی با کشورهای همسایه

اختلافات ارضی و دریایی، به‌ویژه در دریای شرق و دریای جنوبی چین، بدون مدیریت مناسب، سبب وخیم‌تر شدن روابط چین با ژاپن و برخی اعضای آسه‌آن می‌شود. حتی گاهی این نگرانی گسترده نیز

^۱ Hedge Their Bets

^۲ China's Assertiveness

وجود دارد که اختلافات در دریای شرق و دریای جنوبی چین از کنترل خارج، و منجر به درگیری نظامی شود (Shen, 2012).

۳-۴. تأثیر روابط چین-امریکا در دیپلماسی همسایگی

از زمان پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده حضور سیاسی، اقتصادی، و امنیتی گسترده‌ای در منطقه آسیا و اقیانوس آرام داشته و عامل مهمی در شکل‌گیری فضای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک چین به‌شمار می‌آید؛ در نتیجه، چین در تدوین و اجرای سیاست همسایگی خود مجبور به توجه جدی به عامل ایالات متحده است. در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، هنگامی که ایالات متحده یک تهدید امنیتی بزرگ برای چین به‌شمار می‌آمد، پکن تصمیم گرفت در برابر نفوذ این کشور در پیرامون خود مقاومت کند. در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، هنگامی که چین و ایالات متحده در برابر تهدید اتحاد جماهیر شوروی شبه‌متحد شدند، پکن در امور مربوط به همسایگانش، به‌ویژه در افغانستان و کامبوج، با واشنگتن همکاری کرد. در دوران پس از جنگ سرد نیز دیدگاه چینی‌ها درباره نقش ایالات متحده در همسایگی‌شان در هم تنیده است. به‌لحاظ ژئوپلیتیکی، ایالات متحده در برخی از مسائل امنیتی منطقه‌ای، رقیبی برای چین و شریکی برای کشورهای دیگر به‌شمار می‌آید. به‌لحاظ ژئواکونومیک نیز ایالات متحده هم یک شریک و هم یک رقیب در همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای تلقی می‌شود (Xinbo, 2016: 849).

بنابراین، همکاری و رقابت، به‌عنوان دو روی یک سکه در تعامل‌های چین و امریکا در منطقه شرق آسیا وجود دارد؛ از یک سو، چین و ایالات متحده در مسائلی مانند شبه‌جزیره کره، افغانستان، فعالیت‌های ضد تروریستی، و همچنین، در سازوکارهای منطقه‌ای مانند اپک، اجلاس آسیای شرقی، نشست‌های منطقه‌ای آسه‌آن، و نشست‌های وزرای دفاع آسه‌آن، همکاری می‌کنند و از سوی دیگر، همان‌گونه که چین در پی روابط نزدیک با همسایگان به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیری از راهبرد بزرگ خویش است، ایالات متحده نیز می‌کوشد با متحدان و شرکای منطقه‌ای خود سخت‌تر کار کند تا چین در حال ظهور را کنترل کند. این شرایط، نشان‌دهنده رقابت برای دستاوردهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک بین یک قدرت در حال ظهور و یک قدرت هژمون است (Colby & Ratner, 2014: 11).

براین اساس، سیاست دولت *اوباما*، یعنی راهبرد موازنه مجدد، باعث شد که چین توجه بیشتری به روابط با همسایگانش داشته باشد. همان‌گونه که واشنگتن در روابطش با کشورهای آسیایی سعی می‌کند که موازنه را دوباره برقرار کند، پکن نیز در روابطش با همسایگان سعی می‌کند، دوباره تعادل را برقرار کند. در نتیجه، چگونگی مدیریت ارتباط با امریکا، از جمله چالش‌های پیش‌روی چین در روابط با همسایگانش

به‌شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست آمده در این پژوهش، به‌شرح زیر است:

۱. عامل اصلی تنظیم سیاست همسایگی چین، تغییر در طرز تفکر رهبران این کشور بود؛ یعنی ذهنیت چینی از محدودیت‌های ایدئولوژیکی گذر کرد و به منافع ملی و بین‌المللی و هماهنگی آن با سیاست‌های داخلی اندیشید. در همین راستا بود که سیاست «جنگ و انقلاب» به‌سوی سیاست «صلح و توسعه» حرکت کرد و چین را در مسیر توسعه صلح‌آمیز قرار داد؛ بنابراین، مبنای سیاست همسایگی چین، قضاوت‌های درست رهبران این کشور درباره وضعیت بین‌المللی و سیاست‌گذاری‌های متناسب با تغییرات در شرایط بین‌المللی بود که تجلی اصلی آن، اتخاذ سیاست خارجی مستقل و صلح‌آمیز در مورد همسایگان بود که دارای دو جنبه سلبی و ایجابی است؛ جنبه سلبی چنین سیاستی، پرهیز از هژمونی طلبی و توسعه طلبی و جنبه ایجابی آن، تأکید بر ایجاد یک محیط گرم، ایمن، و مرفه است؛
۲. تفکر راهبردی چین درباره شکل دادن به روابط همسایگی خود برپایه سه ملاحظه شکل گرفت: نخست اینکه، باید از فرصت‌های راهبردی برای تحول چین نهایت استفاده را برد؛ دوم اینکه، باید تمام تلاش خود را برای حفظ محیط صلح‌آمیز به کار گرفت و اطمینان یافت که هیچ جنگی در منطقه همسایگی رخ نخواهد داد؛ سوم اینکه، برای تحقق یک راهبرد بزرگ، باید از صبر راهبردی برخوردار بود. همان‌گونه که رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ می‌گوید: «هنوز راه طولانی‌ای پیش‌رو داریم و باید کارهای بسیار سختی را انجام دهیم تا بتوانیم رؤیای خود را به واقعیت تبدیل کنیم. ما باید توسعه اقتصادی را سرلوحه تفکر راهبردی خود قرار دهیم و جوان‌سازی ملی نباید مختل شود و این امر باید جزئی از تفکر راهبردی بزرگ چین باشد»؛
۳. چین در رابطه با همسایگانش دو ایده را دنبال می‌کند: نخست اینکه تمام همسایگان را به‌عنوان یک منطقه واحد در نظر گرفته است که چین، بخش جدایی‌ناپذیر آن به‌شمار می‌آید. این به‌آن معناست که این کشور دیگر به روابط خود با هیچ‌یک از همسایگانش تنها به‌صورت دو‌جانبه و خطی نگاه نمی‌کند، بلکه آن را به‌عنوان بخشی از روابط کلی با منطقه همسایگی خود می‌بیند. دوم اینکه به همسایگان در راستای حمایت از افزایش قدرت چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ نگاه می‌کند. این به‌آن معناست که چین، دیگر منطقه همسایگی خود را منبع تهدیدی برای امنیت خود نمی‌بیند. همان‌گونه که لی یونگویی می‌گوید، قدرت‌های در حال رشد نیاز فراوانی به یک حاشیه دوستانه دارند، که او آن را کمربند راهبردی پیرامونی

می‌نامد؛

۴. دیپلماسی همسایگی چین از دوران دنگ شیائوپینگ به منظور ایجاد محیطی مطلوب برای توسعه اقتصادی داخلی طراحی شده است که از رشد اقتصادی به ثروت و قدرت برسند. به بیان روشن‌تر، سیاست همسایگی به‌مثابه الزامی برای توسعه اقتصادی داخلی بوده است که از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، مورد توجه حزب قرار گرفته است؛

۵. در راستای سیاست‌گذاری درباره همسایگان، چین با چالش‌هایی مانند نگرانی همسایگان از هژمونی چین، اختلافات ارضی و دریایی با همسایگان، و مداخله قدرت‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا، در منطقه روبروست. اگرچه ایالات متحده یکی از کشورهای همسایه چین نیست، اما تأثیر زیادی بر محیط همسایگی آن دارد؛ بنابراین، برخورد با آمریکا برای محیط همسایگی چین و حتی برای راهبرد جامع ملی آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

References

- Beeson. M., & Li. F. (January 2015). What Consensus? Geopolitics and Policy Paradigms in China and the United States. *International Affairs*, 91, 93–109.
- Bhattacharya. A. (2016). Conceptualizing the Silk Road Initiative in China's Periphery Policy. *East Asia*. 33, 309–328.
- Bhattacharya. A. (2010). China's Discourse on Regionalism and what it Means for China. *Asia Pacific Review*, 17 (1). 97–123.
- CICIR Debate. (January 2005). Greater Periphery and China, The US and Neighbours. *Contemporary International Relations*. 15, 33–47.
- Chambers, M. (2005). China's Good Neighbor Diplomacy: A Wolf in Sheep's Clothing? In China and Southeast Asia: Creating a Win-Win Neighborhood. *Asia Program Special Report*. Washington, DC: Woodrow Wilson International Center for Scholars.
- Chi. Z. (2013). Historical Changes in Relations between China and Neighboring Countries (1949–2012). *Institute for Security and Development Policy*. 1-45.
- Colby. E., & Ratner. E. (January–February 2014). Roiling the Waters: Why the United States Needs to Stop Playing Peacemaker and Start Making China Feel Uncomfortable. *Foreign Policy*. 10-13.
- Callahan. W. (2016). China's Asia dream: The Belt Road Initiative and the New Regional Order. *Asian Journal of Comparative Politics*. 1(3), 226–243.
- Hongying. W. & Rosenau. J. (2009). China and Global Governance. *Asian Perspective*, 33(3), 5–39.
- Huasheng. Z. (2016). Afghanistan and China's New Neighborhood Diplomacy. *International Affairs*. 92, 891–908.
- Jisi. W. (October 2012). *Marching West: Rebalancing China's Geopolitical Strategy*. Available at: http://www.guancha.cn/wang-ji-si/2012_10_17_104219.shtml.
- Jisi. W. (March–April 2012). China's Search for a Grand Strategy. *Foreign Affairs*. 90 (2), 68–79.

- News. (2016). *Xi Jinping's Diplomatic Strategy of New Type of Great Power Relations*. Available at: <http://news.sina.com.cn/c/2016-02-13/doc-ixpmpqt1137133.shtml>
- People's Daily. (2003). *China's Periphery Diplomacy Carries a Heavy Weight*. Available at: http://English.peopledaily.com.cn/200312/18/eng20031218_130696.shtml.
- People's Daily. (2005). *China's Peaceful Development Road*. Available at: http://english.peopledaily.com.cn/200512/22/eng20051222_230059.html.
- Ruixiang. Z. (2004). The Historical Background and Significance of Five Principles of Peaceful Co-Existence. *Journal of Contemporary Asia-Pacific Studies*. 6, 3-22.
- Shen. W. (March 2012). *China and its Neighbors: Troubled Relations*. Available at: http://www.eu-asiacentre.eu/pub_details.php?pub_id=46.
- Takahara. A. (2012). The Rise of China and its Neighborhood Diplomacy: Implications for Japanese Foreign Policy. *The Journal of Contemporary China Studies*. 1(1), 47-71.
- Xinhua. (2012). *Xi Pledges Great Renewal of Chinese Nation*. Available at: http://news.xinhuanet.com/english/china/2012-11/29/c_132008231.htm. Accessed 18 June 2016.
- Xi. J. (2014). *Speed up Construction of the Economic Belt of the Silk Road and the 21st Century Maritime Silk Road*. Available at: http://news.xinhuanet.com/politics/201411/06/c_1113146840.htm.
- Xinbo. W. (2016). Cooperation, Competition and Shaping the Outlook: The United States and China's Neighborhood Diplomacy. *International Affairs*. 92, 849-867.
- Xiaoming. Z. (2006). The Historical Evolution of the Relations between China and its Neighbors: Models and Processes. *Journal of International Politics*. 1, 60.
- Yunling. Z. (2016). China and its Neighborhood: Transformation, Challenges and Grand Strategy. *International Affairs*. 92, 835-848.
- Yan. X. (2015). *Neighborhood in General is More Important than the US*. Available at: <http://politics.people.com.cn/n/2015/0115/c70731-26390151.html>.
- Yuyang, C. (2011). Mao Zedong's Judgement of the Qar Threat after the Founding of New China. *Journal of Military History*. 1, 61-87.